

تماشاخانه

روی صحنه‌ها چه خبر؟

■ اجرای شش نمایشی که در حال حاضر روی صحنه تالارهای مختلف تهران است در این هفته به پایان می‌رسد و از هفته آینده نمایش‌های دیگری جایگزین آنها می‌شود. براساس اعلام مجموعه تئاتر شهر نمایش‌های «بلوط‌های تلخ» شهرام کریمی، «شن» کتابون حسین‌زاده، «خداحافظی نکن» مسعود طیبی و «مرثیه خواب» محمد حاتمی آثاری هستند که از اردیبهشت‌ماه در سالن‌های قشقایی، سایه، کارگاه نمایش و چهارسوی مجموعه تئاتر شهر به صحنه می‌روند.

امداد هفته‌ای که پیش‌رو داریم، می‌توانید این اجراها را روی صحنه ببینید. تالار استاد سمندریان، تماشاخانه ایران‌شهر بعد از برگزاری بیست و نهمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر میزبان دو نمایش درس به کارگردانی داریوش مهرجویی و مرغ دریایی به کارگردانی حسن معجونی است. نمایش درس که مورد توجه بسیاری از علاقه‌مندان به تئاتر قرار گرفته براساس متن نمایشنامه درس اثر اوژن یونسکو است. در این نمایش امیر جعفری، طناز طباطبایی و نادر سلیمانی بازی می‌کنند و هر روز از ساعت ۸:۳۰ عصر روی صحنه می‌رود. نمایش مرغ دریایی نوشته آنتوان چخوف یکی از دو نمایشی است که این روزها به کارگردانی حسن معجونی روی صحنه رفته است. این نمایش هرروز از ساعت شش در تالار استاد سمندریان، تماشاخانه ایران‌شهر اجرا می‌شود. در طرف مقابل این سالن یعنی سالن شماره یک نیز هر روز بعد از اجرای این نمایش، نمایش دایی و ایتا‌پاشا کاری از گروه لیو به کارگردانی حسن معجونی اجرا می‌شود. البته تایت پایش از عید نمایش عجایب‌المخلوقات به کارگردانی رضا ثروتی نیز پیش از این در تالار شماره یک ایران‌شهر به صحنه می‌فت که با توجه به بیماری یکی از بازیگران این نمایش اجرای آن تا بهود کاملش به تعویق افتاد. اما مجموعه تئاتر شهر به عنوان مهم‌ترین مجموعه نمایشی تهران این روزها در سالن‌های مختلف خود میزبان نمایش‌های مختلفی است. سالن اصلی این مجموعه از هفتم فروردین شاهد اجرای نمایش «تصرت خانم مادم و ونسور» به کارگردانی امیر دژاکام است. حسین محب‌اهری، ناهید مسلمی، مرتضی آقا‌حسینی، علیرضا ناصحی، نادیا فرجی، الناز تاریخی، سارا اولیا، سارا منصور، دینا محمدی و مونا موسوی بازیگران اصلی نمایش هستند. سیامک احصایی و احمد کچه‌چیان به عنوان طراحان صحنه، بهزاد جاودان‌فر در بخش حرکت‌نگاری، محسن میرزایی به عنوان آهنگساز یا این اثر نمایشی همکاری می‌کنند. این نمایش ساعت ۱۹ و به مدت ۸۵ دقیقه اجرا می‌شود.

تالار چهارسوی مجموعه تئاتر شهر تا جمعه ۲۳ فروردین میزبان نمایش «فاوست» به کارگردانی حمیدرضا نعیمی است. یعقوب صباحی، امین طباطبایی، وحید راد، علیرضا شیردل، علیرضا طهماسبی، آهو ایمانی، یوسف رستمی و محمدرضا جدیدی در کنار حمیدرضا نعیمی به عنوان بازیگران ثابت گروه تئاتر «شایا» و ایوب آقاخانی و فروغ قباچلی هم به عنوان بازیگران مهمان این گروه را در اجرای این نمایش همراهی می‌کنند. طراحی صحنه را رضا مهدی‌زاده بر عهده دارد و طراحی لباس هم توسط پردخت عابدین نژاد انجام می‌شود. سالان سایه هم از اسفندماه سال ۸۹ پذیرای نمایش «تماشاچی محکوم به اعدام»، روح‌الله جعفری است که در این هفته به آخرین هفته اجرای خود می‌رسد. کارگاه نمایش مجموعه تئاتر شهر هم تا پایان هفته سوم فروردین میزبان نمایش «خطر مجسمه عبید جدی است» مریم کاظمی است. سالن قشقایی مجموعه میزبان نمایش «ابره‌ای پشت حنجره» رضا گوران است. این نمایش که در سال ۸۹ جوایز بهترین نمایشنامه و طراحی صحنه بیست و نهمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر را از آن خود کرد و در جذب مخاطب موفق بود، در بهار ۹۰ به اجرای عمومی خود ادامه می‌دهد.

خبر خانه

جشنواره شارل ویل مزه به فرانسه با «پرای عاشورا» کلید می‌خورد

■ ایوان تاتار: «پهرروز غریب‌پور» گفت: «حضورم در جشنواره شارل ویل مزه فرانسه قطعی شده و در کاتالوگ جشنواره، «پرای عاشورا»-برای افتتاحیه جشنواره در صدر گذاشته شده است.»

غریب‌پور با اشاره به پیشنهادهای اجرایی برای این اثر گفت: «از سوی جشنواره پیشنهاد داده‌اند که در بلژیک و پاریس هم اجرا داشته باشیم که هنوز جواب قطعی به آنها نداده‌ام. جشنواره کاسل دومنتی ایتالیا نیز از ما دعوت کرده که هنوز در حال مذاکره با آنها هستیم.» وی که به عنوان استاد دانشگاه تفلیس گرجستان نیز انتخاب شده در این خصوص یادآور شد: «باز دریافت دکترای افتخاری از دانشگاه دولتی تفلیس گرجستان، به عنوان استاداننده دعوت به عمل آمد. من هم پذیرفتم و قرار است یکی از معروف‌ترین اپراهای گرجستان را در این کشور به صحنه ببرم.»

غریب پور ادامه داد: «تاکنون ۹ تراکتز اصلی این اپرا را طراحی کرده‌ام. این اثر پروژه‌ای طولانی مدت است و پیش‌بینی می‌کنم سال ۲۰۱۲ آماده اجرا شود.» وی افزود: «پروژه به کندی پیش می‌رود و عجله‌ای برای به صحنه بردن این اپر اندام، چرا که وجه آموزشی آن برایم بسیار حایز اهمیت است و دوست دارم آموزش اصولی انجام شود. همچنین به صورت آنلاین ساخت عروسک‌ها و آموزش انجام می‌شود.»

«ابره‌ای پشت حنجره» سومین بخش از سه‌گانه اقتباسی شما از ادبیات نمایشی اسپانیا و دومین نمایشنامه لورکا بود که بعد از برما روی صحنه آوردید. از میان متن‌های شناخته شده لورکا چطور شد ماریانا پیندارا انتخاب کردید که نسبت به کارهای دیگرش کمتر شناخته شده و البته فکر می‌کنم سیاسی‌ترین متن لورکا هم هست؟

شاید علت اصلی نمایش ماریانا پیندا این بود که این متن یکی از کلاسیک‌ترین کارهای لورکا است، همانگونه که اشاره کردید کمتر کارگردانی به سراغ اجرای آن در ایران رفته است. این نمایش، یکی از سیاسی‌ترین کارهای لورکا نیست به متن عاشقانه‌ای مانند برما یا عروسی خون و حتی خانه برناردو آلبا است که شرح اتفاقی‌هایی است که در دوران حکومت استبدادی فریدنال رخ داده است و به نوعی روایتی از مبارزه‌های آزادی‌خواهان اسپانیایی در آن دوران است. البته این متن توسط آقای فانوس بهادروند ترجمه و توسط نشر مینا چاپ شده است. اما

همان طور که در کارهای قبلی ام‌هم به دنبالش بودم بیشتر از آنکه متن برایم اهمیت داشته باشد شیوه اجرایی برایم مهم بود و در حقیقت این نمایش، نمایشی مناسب برای شیوه اجرای بود که قصد داشتم روی صحنه بیاورم.

یعنی مثل برما و داستان یک پلکان ابتدا شیوه اجرایی را طراحی کردید و بعد متن را انتخاب کردید؟

بله، تقریبا مانند کارهای قبلی شیوه اجرایی اول طراحی شد و براساس آن متن این نمایش را تنظیم کردم. البته پیش از این هم قصد داشتم این کار را روی صحنه بیاورم. اما کارهای من همان طور که گفتم اول براساس شیوه اجرایی شکل می‌گیرد و بعد متن را آماده می‌کنم. در این نمایش هم همین اتفاق افتاد.

از آنجایی که نمایش نوشته خود شماست چقدر خودتان در متن تغییر به وجود آوردید؟

تقریبا متن از ابتدا نوشته شد. چه در شخصیت پردازی، چه در روایت و ساختار متن سعی کردم بر داشت خودم را از متن لورکا داشته باشم. می‌توانم بگویم که خیلی بیشتر از برما تغییر دادم.

امان وقتی اجرای شما از این نمایش را با برما مقایسه می‌کنم حس می‌کنم در این متن وفادار تر بودید و فضا به متن‌های لورکا نزدیک‌تر است تا برما؟

شاید به این دلیل این تعبیر برای شما به وجود آمده که در این نمایش ما اسامی آدم‌ها را داشتیم و این امر، متن را به متن اصلی نزدیک‌تر می‌کرد. اما در برما، شما هیچ نامی را نمی‌شنیدید و این باعث می‌شد که فضای آن نمایش به نظر متفاوت تر بیاید. اما به نظر من تغییراتی که در فضای کلی ابرهای پشت حنجره دادم به مراتب بیشتر از آن متن بود. اصولا در اقتباس و اجرا آثار مختلف هیچ تعهدی ندارم که به متن وفادار بمانم و دقیقا خواست نویسند را رعایت کنم. در واقع سعی می‌کنم متن را به نفع اجرای خودم تنظیم کنم. این یک شیوه معمول است.

یکی از نکاتی که در ابرهای پشت حنجره، من را به عنوان تماشاگر با خود درگیر کرد یکی سادگی صحنه آن بود. البته این سادگی در داستان یک پلکان و برما هم بود. دوم سیاه و سفید بودن شخصیت‌ها به جز ماریانا. در حقیقت همه شخصیت‌های این نمایش به جز ماریانا مانند صحنه فلزی نمایش خاکستری هستند. البته این خاکستری بودن با فضای کاملا سفیدی که در برما می‌دیدیم یکی دیگر از تفاوت‌های این نمایش نسبت به کارهای دیگر شما بود.

به نظر من، هر نمایشی حال و هوای خودش را دارد. من به همراه طراح صحنه نمایش، آقای احصایی، به این نتیجه رسیدیم که فضای این نمایش خاکستری است. در حقیقت همه شخصیت‌ها به غیر از ماریانا در حال رفت‌وآمد روی صحنه و در حقیقت فضای ذهنی ماریانا هستند. چون بخش مهم نمایش در ذهن ماریانا می‌گذشت و طبیعی بود که رنگ را به او بدهیم و بقیه شخصیت‌ها را به گونه‌ای حسابگرانه خاکستری نشان دهیم.

نکته مهم این جاست. درست است که بخشی از نمایش در ذهن ماریانا بود اما در کنار این، ما با شخصیت‌هایی روبرو هستیم که سیاه و سفید نیستند و مانند صحنه نمایش خاکستری هستند. یعنی شخصیت مثبتی مانند پردرو در جایی از نمایش به شدت منفی عمل می‌کند. یا شخصیتی که شهرام حقیقت دوست نقش آن را بازی می‌کند و به نظر من شخصیت منفی نمایش است هم در صحنه با یانی که خبر اعدام قریب الوقوع ماریانا را می‌دهد جمله‌ای می‌گوید که او وجود و بگی‌های که از او دیدیم اصلا منفی نیست. همان جمله‌ای که می‌گوید کاری از دستم بر نمی‌آید. یا شخصیت راهبه.؟

بله، درست است. اگر طراحی شخصیت‌ها براساس استحاله اوجی است که باید اتفاق بیفتد درست است. آدم‌های این نمایش یک بعدی نیستند؛ خوب مطلق یا بد مطلق و آن چیزی هستند که از آن حرف نمی‌زنند. چند وجهی هستند. مثلا در صحنه نمایش خدایا منم این نمایش سعی داشتیم این دوگانگی نشان داده شود. واقعیت این است که انسان امروزی چند وجهی است. شما نمی‌توانید آدم‌ها را در این دو تعریف که این شخصیت خوب خوب است و این یکی بد محدود کنید. در کل انسان، موجود پیچیده‌ای است که در هر موقعیت و هر لحظه‌ای واکنش خاص خودش را دارد. این موضوع در تئاتر هم هست. هر شخصیتی رنگ آمیزی خاص خود را دارد که تلوار انس در

تئاتر

رضا گوران از ابرهای پشت حنجره می‌گوید

پیچیدگی در عین سادگی در صحنه

فرزانه ابراهیم زاده



ماریانا پیندارا، زن جوان اسپانیایی است که در گرسانا در دوره دیکتاتوری فرانکو به جرم فراری دادن یکی از آزادی‌خواهان، به مرگ محکوم می‌شود اما او را نمی‌دهد.... این مضمون اصلی نمایش «ابره‌ای پشت حنجره» است که این روزها به کارگردانی رضا گوران در تالار قشقایی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه رفت. رضا گوران با این نمایش، سه‌گانه اقتباس اسپانیایی را به پایان برد. گوران که در سال ۸۳ با اجرای متفاوت و کارگاهی نمایش «می‌خواهم بخوام» به تئاتر معرفی شد، در اجراهای بعدی خود با تغییر سبک به سمت داستان‌های عاشقانه تراژیک رفت که در آن قربانی شدن نسل‌های درون ما به‌های اصلی آنهاست. او با اینکه این سه نمایش برما، داستان یک پلکان و ابرهای پشت حنجره موفق است اما معتقد است که در «می‌خواهم بخوام» تئاتری که مربوط به خودش بود را روی صحنه آورد و امیدوار است یک بار دیگر آن را تکرار کند.

موقعیت‌هایش شکل می‌گیرد.

نکته این است که شما دارید یک نمایش کلاسیک را روی صحنه می‌برید. در نمایش‌های مدرن، من نظر شما را می‌پذیرم که شخصیت‌ها خاستری هستند. اما در نمایش‌های کلاسیک، کمتر شاهد چنین موضوعی هستیم و این باعث می‌شود که از دید من تماشاگر خاستری بودن این شخصیت‌ها بیشتر به چشم بیاید. درست است. این یک نمایش کلاسیک است که شخصیت‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند. در یونان باستان بازیگران به ویژه نقش‌های منفی ماسک می‌زدند برای اینکه می‌خواستند بگویند که این شخصیت را این ماسک بازی می‌کند یعنی که من نیستم و تنها نقاب این شخصیت را دارم. اما در نمایش‌های مدرن مثل کارهای آرتور میلر- که البته خیلی هم به نسبت بسیاری از نمایشنامه نویسان، مدرن نیست- شخصیت بدون نقاب خودش را بازی می‌کند و همه خصوصیت‌ها و نقطه‌ضعف‌های تراژیک‌اش را می‌شناسد. برای همین هم ممکن است این شخصیت در جایی از یک اثر اشتباه کند و در جای دیگر اشتباهی نداشته باشد. سعی نمی‌کنم شخصیت‌هایی که در نمایش‌هایم هست را قضاوت کنم، خواستم مخاطب برداشت خودش را داشته باشد.

همان‌طور که گفتیم یکی دیگر از نکاتی که در طراحی صحنه این نمایش مانند دو نمایش برما و داستان یک پلکان جذاب بود، سادگی نمایش و استفاده از المان‌های تکرار شونده‌ای بود که تغییری در متن نمایش به وجود نمی‌آورد. مثل باندهای کشی که در این نمایش تکرار می‌شد که به نوعی من را به یاد گوجه‌فرنگی‌هایی می‌انداخت که در نمایش‌هایم هست



واقعیت این است که انسان امروزی چند وجهی است. شما نمی‌توانید آدم‌ها را در این دو تعریف که این شخصیت خوب خوب است و این یکی بد محدود کنید. در کل انسان، موجود پیچیده‌ای است که در هر موقعیت و هر لحظه‌ای واکنش خاص خودش را دارد. این موضوع در تئاتر هم هست.

در این صحنه چه عنصری را به کار برید. سعی کردم در همه آثار هم از این پیچیدگی بهره‌میزم تا تماشاگر بتواند نقطه اصلی را به دست بیاورد. فکر می‌کنم که تئاتر در عین سادگی خیلی پیچیده است و این پیچیدگی در شلوغی نمایش داده نمی‌شود. البته باید بگویم که این طراحی صحنه در عین سادگی پیچیده است و چکیده همه پیچیدگی‌های ذهنی خودم است. برداشت‌های متفاوتی می‌توان از این عناصر و نشانه‌ها داشت و به‌طور قطع این نمادها همان‌هایی نیستند که در لحظه اول به نظر می‌رسد.

زان در آثار شما نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. منتها تصویری از دردهای زنان در این نمایش‌ها به تصویر کشیده می‌شود. در این نمایش هم نمایش شخصیت ماریانا در ابرهای پشت حنجره هم محور اصلی این نمایش است. در حقیقت تصویری که ما از این زن می‌بینیم دردها و رنج‌های اوست.

این نگاه قسمتی خواسته بوده بخشی هم ناخواسته رخ داده است. یک بخش این نکته‌ای که شما به آن اشاره کردید برمی‌گردد به ساختار متن‌های لورکا و متن اسپانیایی که زنان، مشکلات و مسایل در این نمایش نشان داده می‌شود. اما از سوی دیگر، نباید از یاد ببریم زن‌ها در طول

زیر نور صحنه

سخنی از زنان لورکا با نگاهی به برما

مرد شاعری که از زنان می‌گفت

آینا قطب‌بی‌عقوبی

■ «پشت دیوار اچیزی هست که نمی‌تونه عوض بشه، چون کسی نمی‌شنوشتشون. اما اگه به‌یونا کنن به داد و هوار، دنیا رو به سرشون می‌گیرن.» (از متن نمایشنامه برما)

مرد بود. شاعر بود. نمایشنامه می‌نوشت و از زنان می‌گفت. فدریکو گارسیا لورکا، شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیایی، مردی است که شاعرانه زیست و شاعرانه مرد. لورکا، یک شاعر را کمتر کسی است که نشناسد. مردی که ترانه‌هایش به بیشتر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده و بارها و بارها مورد اقتباس‌های مختلف هنری قرار گرفته است. لورکا اما تنها شاعر قابل نیست، او توانم نمایشنامه‌نویس و شاعر است و شاید هم از این‌روست که شعرهایش در اماراتیک و نمایشنامه‌هایش روستا گه‌اند. لورکا چه در قامت شاعر و چه در جایگاه نمایشنامه‌نویس یک نوآور تمام‌عیار است. مردی که می‌توان او را در کنار ایبسن، چخوف و شواو جزو شکار دهندگان نمایشنامه مدرن در ابتدای قرن بیستم به حساب آورد. اما آنچه درباره نمایشنامه‌های او قابل توجه و چشمگیر می‌نماید، نگاه ویژه او به زنان و زندگی زنانه است. لورکا آشکارا رویانگر رنج‌ها و آلام زنان و تلاش مداوم آنها در جدال زندگی برای اثبات خود است. نمایشنامه‌هایش را می‌توان در میان زن‌محورترین آثار نمایشی کل تاریخ تئاتر جای داد. در اکثر نمایشنامه‌های او مانند سه‌گانه زندگی روستایی (عروسی خون، برما، خانه برنارد آلبا)، ماریا پیندا و زن خارق‌العاده کناش، کاراکترهای محوری زن هستند. این زنان هستند که برای شکستن تقدیر شخصی خویش می‌جنگند. زنانی که اسیر سنت‌ها، هنجارها، فرهنگ زن‌ستیز و پدرسالانه و زیر بار فشار آبروی خانوادگی هر روز از رویاهای انسانی خود تهی‌تر شده و فرسوده می‌شوند اما این فرسودگی از آنها شخصیت برپایان مغفل نساخته که سبب ساز طغیان و شوریدنشان شده است. زنان لورکا، برخلاف اسلاف تئاتریش در قرون پیشین، فاعل‌انگشان را تنها در امر اغواگری؛ به کار نمی‌بینند آنها انسان‌هایی با اراده‌اند که برای تغییر سرنوشت خود تلاش می‌کنند. هر چند شکست‌هایشان زیستن‌شان را به تراژدی هوولنکی بدل می‌کند. لورکا زنان را به‌خوبی شناسخته و برای نمایشی بی‌برده و عریان آنها در اکثر موارد از مکان‌های زنانه مانند اندرونی خانه‌ها به عنوان صحنه، مدد می‌جوید. حوزه خصوصی‌ای که از دیوار تنها حیرم این زنان بوده و در میانه آن زنان به واگویند و روایت خود می‌نشینند.

در حقیقت لورکا که به سبب گرایش‌های شخصی خود، در تمام عمر، مساله سنت، فشار و اعمال قدرت در روابط انسانی، از مهم‌ترین دغدغه‌های زندگی‌اش بود؛ از زنان بهره می‌گیرد تا نشان دهد که چگونه سنت‌ها و قرار دادهای اجتماعی، می‌توانند هویت انسانی فرد را در نهایت دگرگون سازند. یکی از نمونه‌های این آثار نمایشی برماست. برما در زبان اسپانیولی به معنای استرژن و ققیم است که در این نمایشنامه نام شخصیت محوری است. برما، داستان زندگی زنی نازاست که علاقه وافرش به مادری او را به جنایت وامی‌دارد. او در روستایی کوچک با فرهنگی که از زنان تنها توقع مادر بودن دارد، زندگی می‌کند. بدون هیچ عشقی و تنها از سر وظیفه ازدواج کرده است. جامعه مادر برایش جز یک نقش یعنی مادری، نقش دیگری تعریف کرده است. او تنها هدف زندگی خودش را مادر شدن می‌داند و برای نیل به این قصد وابسته به شوهری است که هیچ علاقه‌ای به داشتن فرزند ندارد. برما دست به طغیان می‌زند، خلاف خواست شوهرش دست به دامان همه راه‌های ممکن می‌شود و وقتی در انتهای نمایش مطمئن می‌شود که پس در واقع فرزند نخواسته و در تمام این سال‌ها حتی لحظه‌ای به رویای زنش توجهی نکرده، شوهرش را می‌کشد.

لورکا در برما داستان رنج‌های زنان به خصوص زنان روستایی و فقدان آگاهی در جوامع بسته را روایت می‌کند. تمامی زنان نمایشنامه برما در رنجند. یکی از اینکه همیشه باید بشورد و بشیزد در خانه است. دیگری برای خوردن لقمه‌نانی، باید وظیفه پاسبان را اجرا کند. یکی به اجبار ازدواج کرده و دیگری حتی نمی‌داند چطور کودکی زاییده و با کودک نوزس باید چه کند. برما در این میان آمازنی است که چشمان تیزبینش به خوبی طرایف اطراف را دیده و به شیوه خود عیان می‌کند. او در پاسخ همسرش که معتقد است جای گوشتفند در آغل و جای زن در خانه است، اعلام می‌کند که مردان همه چیز دارند و زندگی برایشان در حوزه عمومی گسترده شده اما زنان در خانه‌ها به جز فرزندانشان هیچ ندارند. او که به سبب محدودیت‌های زندگی زن زن در روستا حتی متوجه نیست که زمانی در نوجوانی عاشق شده و حتی ششوق را نیز نمی‌فهمد، می‌خواهد پسری داشته باشد که به جای او رویاهایش را زندگی کند. در واقع او شور و حیات و رویای شخصیت‌اش را به دیگری تفویض می‌کند. دیگری فرزند که به سبب داشتن خون او می‌تواند ابدیت رویاهایش را تحقق بخشد. پس فرزند داشتن برای او پایان دادن به خط زینت‌هایش است. زیستنی که بدون رویا دیگر هیچ ندارد و این‌رو در واپسین صحنه نمایش شوهرش را که در حقیقت وسیله رسیدن او به این رویاست می‌کشد. برما با کشتن شوهر در حقیقت رویایش را می‌کشد و روبه صحنه فریاد می‌زند که من فرزندم را کشتم.

است خلاقانه به موضوع‌ها نگاه کنیم، التهاب و درد را می‌توان از طریق نشانه‌ها به تماشاگر نشان داد نه اینکه به نمایش مستقیم روی آورد.

با اینکه لورکا شاعر و نمایشنامه‌نویس سیاسی است اما در میان نمایشنامه‌هایش شاید این نمایشنامه سیاسی‌تر است. لورکا در این نمایش تا حدودی خودش را در شخصیت پردو به تصویر کشیده است.

دقیقا این نمایشنامه همان طوری که گفتید یکی از سیاسی‌ترین متن‌های لورکا است که اتفاقا به نظر من مرگش را هم در این نمایش پیش‌بینی کرده. البته نه در شخصیت پردو. حتما می‌دانید که او هم در یک صبحگاه در گرسانا اتفاق می‌افتد. در این نمایش هم می‌بینیم که به ماریانا گفته می‌شود که در یک صبح در نزدیکی گرنا اعدام می‌شود. البته خیلی موافق نیستم که ماریانا در انتهای این نمایش اعدام می‌شود اما اگر آن چیزی که در متن وجود دارد را بپذیریم به نوعی پیش‌بینی مرگ خودش هست.

کمی درباره انتخاب بازیگران تان صحبت کنیم. به نظر می‌آید که پهنوش طباطبایی خیلی خوب توانسته با نقش ماریانا ارتباط برقرار کند و تردیدها و رنج‌های او را خوب روی صحنه بازی کرده است. از ابتدا ایشان انتخاب اول شما برای این نقش بود؟

متأسفم بگویم که نه. گزینه اولیه من برای نقش ماریانا خانم طباطبایی نبود. اما خوشحالم که نمایش با بازی ایشان روی صحنه رفت. در ابتدا قرار بود این نمایش با بازی یکی دیگر از هنرمندان تئاتر روی صحنه برود اما با توجه به اینکه زمان اجرای نمایش و تمرین‌ها با آن خانم هماهنگ نبود و به ناچار به تیر به همسکاری خوبی که با خانم طباطبایی در داستان یک پلکان داشتیم با ایشان صحبت کردیم. الان که کار روی صحنه آمد فکر می‌کنم به جای ایشان هیچ کسی نمی‌توانست در این نمایش به جای ایشان بازی کند. در واقع خانم طباطبایی همان ماریانایی که در ذهن من بود را روی صحنه آورد.

در میان سایر بازیگران اگر چه همه بازیگران خوب بودند به خصوص بازی آقای باکدل اما فکر می‌کنم نقشی که شهرام حقیقت دوست بازی می‌کرد با وجود رگ‌های منفی که در نقش وجود داشت خیلی روان در آمده است.

در مورد آقای حقیقت دوست هم باید بگویم که ایشان هم گزینه اول نبودند. اما بعد از مطالعه، تصمیم گرفتم که برای نقش پردرو را همسان مامور محلی با او صحبت کنم. بعد از اینکه قبول کرد در این نقش بازی کند با هم صحبت کردیم و جزئیات کار را مرور کردیم و نقش را کامل کردیم. ویژگی کار شهرام حقیقت دوست این است که از کنار جزئیات ساده نمی‌گذرد و همین باعث می‌شود که نقش باورپذیر باشد. خیلی خوشحالم که در این نمایش با گروهی حرفه‌ای کار کردم که با توجه به متن خود نمایش توانستیم ترکیب خوبی را روی صحنه داشته باشیم.

آقای گوران تئاتری‌ها شما را با اجرای متفاوت «می‌خواهم بخوام» شناختند که در زمان خودش یک نمایش بسیار متفاوت بود که کمتر با مدت و سبکی که روی صحنه آمد یعنی تست استودیوآل روی صحنه تئاتر ایران آمده بود. خیلی‌ها فکر می‌کردند با توجه به موفقیتی که آن اجرای کارگاهی داشت شما کار بعدی خودتان را هم در همان سبک و سیاق به روی صحنه بیاورد. اما به یکباره شما در اجرای بعدی به سراغ یک اجرای غیر کارگاهی و تقریبا حرفه‌ای رفتید. در کارهای بعدی تان هم دیگر آن سبک کار تکرار نشد؟

درست است. بعد از «می‌خواهم بخوام» فرصت اجرای کار کارگاهی نداشتم. با وجود موفقیتی که در سه نمایش بعدی ام و همین ابرهای پشت حنجره داشتم خودم هم فکر می‌کنم که «می‌خواهم بخوام» بهترین کاری بوده که روی صحنه آورده‌ام. آن کار در شرایط خیلی خاص روی صحنه آمد و در زمانی که کارگاهی کار نمی‌مؤقت بود. توانست ۲۱ اجرای موفق داشته باشد. البته آن کار هم در زمان خیلی مناسبی روی صحنه آمد و همین دلیلی بود برای موفقیتش.

قصد ندارید دوباره به سمت کار تجربی و حرفه‌ای مانند «می‌خواهم بخوام» بروید؟

«می‌خواهم بخوام» در کارنامه کاری من یک استثنا است. یک اتفاق عجیب و غریب که برای خودم هم تازگی داشت. در هر اجرا منتظر اتفاق تازه‌ای بودم که شوکه‌ام کند. فکر نمی‌کنم که آن نمایش تکرار شود اما یکی از آرزوهایم این است که بار دیگر اجرایی شبیه این داشته باشم. دلم می‌خواهد اما باید زمینه‌هایش هم داشته باشم.

با این کار فکر می‌کنم سه‌گانه شما از کارهای اسپانیایی تمام شود. تصمیم گرفته‌اید کار بعدی که روی صحنه می‌برد چه کاری باشد؟

بله. البته می‌دانید که من در میان این نمایش‌ها نمایش «آدم آدم است» را در هلند روی صحنه بردم که جدا از این سه‌گانه بود. اما این سه‌گانه متون اسپانیایی تمام شده است. در حال حاضر دارم روی دو متن از شکسپیر کار می‌کنم که یکی از آنها را قصد دارم روی صحنه ببرم. در حال مذاکره با مرکز هنرهای نمایشی هستیم برای زمان و سالن اجرا که بعد از پایان مذاکره ما حتما اخبارش منتشر می‌شود.

هیچ وقت به اجرای نمایشی ایرانی فکر نکردید؟

یکی از آرزوهای من این است که نمایشی ایرانی بنویسم و روی صحنه ببرم اما هیچ وقت زمینه‌اش فراهم نشده است.